

واکاوی قول تفصیلی آخوند خراسانی رحمته الله در دلالت امر به واجب موقت بعد از وقت^۱

سیف‌الله احدی^۲

محمدرضا علمی سول^۳

چکیده

دلالت امر به واجب موقت در خارج از وقت، مسأله‌ای چالشی در میان اصولیان امامیه بوده است؛ اکثر علمای اصولی قایلند امر به واجب موقت، بعد از سپری شدن وقت مطلقاً بر بقای وجوب دلالت ندارد. در این میان صاحب کفایه، قولی تفصیلی، مبنی بر دلالت داشتن آن، به شرط اطلاق دلیل واجب و اطلاق نداشتن دلیل مقید و انفصال آن از دلیل واجب، مطرح کرده است. نگارنده برای بررسی موضوع حاضر، در پی دفاع از دیدگاه مشهور اصولیان، دیدگاه صاحب کفایه را از جهات متعددی نقد می‌کند، چه آنکه قول ایشان، خلاف تبادل شیء واحد از مقید بوده و مستلزم سد باب حمل مطلق بر مقید است. از سوی دیگر این سخن با اقتضای قاعده در تمام قیدها - که بازگشت آن‌ها به تقیید اصل، مطلوب است - مخالف می‌باشد؛

واکاوی قول تفصیلی
آخوند خراسانی رحمته الله
در دلالت امر به واجب
موقت بعد از وقت
۹

۱. تاریخ دریافت: ۹۴/۰۳/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۵.

۲. دانش‌آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد. (متخذ: رساله دکتری)
رایانامه: ahadi.seifollah1251@yahoo.com.

۳. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد. رایانامه: elmimir@gmail.com. (نویسنده مسئول)

همچنین این قول با ظهور تقیید در رکن بودن قید در مطلوب و اختلاف نداشتن بین اهمال یا اطلاق دلیل آن قید، و نیز با وحدت ملاک بین مقام بحث و بحث دلالت دلیل واجب منسوخ بر استحباب، در تنافی خواهد بود؛ لذا اخذ قید، به نحو تعدد مطلوب، خارج از مفروض مسأله بوده و نگره صاحب کفایه، نقض شدنی است.

کلید واژه‌ها: واجب موقت، امر، وحدت ملاک، قید، تعدد مطلوب.

مقدمه و طرح مسأله

پوشیده نیست که عمل متعلق به حکم وجوب و سایر احکام، بایستی عقلاً در ظرف زمان انجام گیرد؛ به عبارتی، واجب، «زمانی» است و بایستی در ظرف زمان واقع شود؛ اما گاهی زمان، شرعاً در واجب دخالت دارد و گاهی اصلاً دخالتی ندارد. در صورت اول، گاهی طبیعت زمان به طور مطلق دخیل است و گاهی وقت مخصوصی در آن دخالت دارد؛ اما از آن جا که ما و افعال ما در زمان محبوس است و مکلف، قادر به ایجاد فعل در غیر زمان نیست، تا امر صارف از آن بوده و داعی به سوی آن باشد، بدون شک تقیید فعل به طبیعت وقت، لغو و مستدرک خواهد بود و تقیید فعل تنها در صورتی صحیح است که وقت خاصی در حصول غرض از واجب دخیل باشد؛ بنابراین واجب به اعتبار تحدید کردن و تحدید نکردن امر آن به زمان مخصوص، به مطلق و موقت تقسیم می شود. واجب مطلق نظیر «امر به دادن درهم»، «امر به معروف و نهی از منکر» و «اداء دین» می باشد (نابینی، بی تا، ۱/۱۹۰؛ حسینی فیروزآبادی، ۱۳۹۲، ۱/۴۷۲؛ خمینی، بی تا، ۱/۲۹۱؛ خویی، ۱۴۱۰، ۶۰/۴؛ حسینی شیرازی، ۲/۲۹۵ و مؤمن قمی، ۱۴۱۹، ۱/۳۸۸)؛ اما واجب موقت گاهی مضیق بوده، مانند: «صم من الفجر إلى المغرب» که وقت وجوب روزه از طلوع فجر تا غروب بوده و وقت عمل نیز همین قدر است، بدون هیچ زیادتیی؛ و گاهی واجب موسع است، مانند «نمازهای یومیه» که مدت زمانی که هر یک از نمازها به آن احتیاج دارند و بلکه زمان فضیلت هر یک از آنها نیز از زمان فعل آن، طولانی تر است (بروجردی، ۱۴۱۵، ۱-۲/۲۳۴). اما غیر ممکن است که زمان تعیین شده کمتر از ظرف وقوع آن فعل در خارج باشد؛ زیرا در این صورت تکلیف به محال لازم می آید. آری گاهی زمان، وقت برای قسمتی از آن فعل می باشد؛ مانند کسی که به اندازه یک رکعت از وقت را درک

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دوم، شماره پیاپی چهارم

پاییز ۱۳۹۵

۱۰

کند^۱ (مظفر، ۱۳۸۶، ۹۴/۱ و طباطبایی حکیم، ۱۴۰۸، ۳۳۹/۱).

یکی از فروعات و مسایلی که در بحث واجبات موقت مطرح می‌شود این است که آیا واجب موقت به طور مطلق بر بقای وجوب بعد از وقت نیز دلالت می‌کند؟ به گونه‌ای که اگر آن عمل را در وقت خود به جا نیاورد، دلیل آن واجب، بر لزوم به جا آوردن آن بعد از وقت نیز دلالت کند؟ یا اینکه این وجوب موقت هیچ دلالتی نداشته و نیاز به امر جدید است؟ یا در فرض مختلف، بحث و حکم مسأله متفاوت خواهد بود؟

به طور مثال، وقتی شارع مقدس می‌فرماید: «صم یوم الجمعة»، یا اینکه ابتدا بگوید: «صم» سپس بگوید: «اجعل صومک یوم الجمعة»، آیا مطلوب واحد برای غرض واحد تحقق یافته است؟ یعنی منظور وی خصوص روزه روز جمعه بوده و پس از سپری شدن روز جمعه این امر دلالتی بر وجوب روزه ندارد؛ یا روزه بذاته مطلوب بوده و در روز جمعه بودن مطلوب دیگر است؟ یعنی واقع شدن روزه در غیر روز جمعه نیز مطلوب شارع است. برای تبیین مسأله لازم است ابتدا اقوال در مسأله و مبانی و ادله آن مطرح، و آن گاه با تتبع در ادله و کتب اصولی آن چه موافق تحقیق است، تبیین شود.

۱. اقوال در مسأله

برخی از علمای اصول آورده‌اند: «در مسأله دلالت امر بر بقای وجوب واجب موقت پس از سپری شدن وقت، یعنی قضای عبادت یا تمسک به «امر وجوب موقت»، علما بر دو مذهبند: اقتضا و عدم اقتضا» (تونی، ۱۴۱۵، ۸۴)؛ ولی صحیح این است که گفته شود سه وجه یا سه قول در مسأله وجود دارد:

اول. دلالت امر بر آن به طور مطلق (خواه موقت کردن یا دلیل متصل باشد، خواه یا دلیل منفصل)؛

دوم. دلالت نداشتن امر بر آن به طور مطلق؛

سوم. تفصیل بین موقت کردن یا دلیل متصل که در این صورت دلالتی ندارد، و بین موقت کردن یا دلیل منفصل که در این صورت، چنانچه دلیل قید اطلاقی نداشته باشد،

۱. بنا بر اینکه وقتی خارج از زمان تعیین شده، برای قسمت دیگر فعل نباشد؛ کما اینکه ظاهر همین است.

امر موقت، بر بقای وجوب پس از وقت دلالت دارد (نایینی، ۱۴۰۴، ۱-۲/۲۳۶ و موسوی بجنوردی، ۱۴۲۱، ۱/۳۳۵).

اکثر علمای اصول، مذهب دوم را تقویت کرده و قایلند که قضا، فقط با امر جدید واجب می‌گردد (تونی، ۱۴۱۵، ۸۴ و میرزای قمی، ۱۳۷۸، ۱۳۳)؛ و امر به واجب موقت، مطلقاً بر بقای وجوب بعد از وقت دلالت ندارد؛ خواه توقیت با دلیل متصل باشد، خواه با دلیل منفصل.

۲. قول مشهور و تحلیل آن

علمای اصول برای اختیار کردن قول «دلالت نکردن امر به واجب موقت، بر بقای وجوب پس از وقت، به طور مطلق»، به مبانی و اصولی تمسک جستند که آن‌ها را مطرح می‌کنیم.

۱.۲. تبادل

در استدلال برای قول مذکور گفته شده است که متبادر از مقید، شیء واحد است و تبادل نیز حجت می‌باشد؛ لذا از قول شارع مبنی بر گرفتن روزه در روز جمعه، جز تکلیف واحد فهمیده نمی‌شود و تکلیف زاید یا اصل (برائت) منتفی است؛ بنابراین با تمام شدن روز جمعه، مأمور به نیز منتفی می‌گردد (میرزای قمی، ۱۳۷۸، ۱۳۴).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دوم، شماره پیاپی چهارم
پاییز ۱۳۹۵

۱۲

۲.۲. تمسک به وحدت ملاک در تمام قیود

تقیید به وقت همانند تقیید به سایر اوصاف و ملاسات است؛ همان‌طور که در سایر قیود کسی نمی‌گوید قید به صورت تعدد مطلوب اخذ شده است، و همه معتقدند قیود به تقیید اصل مطلوب، باز می‌گردند، در مورد زمان نیز این‌گونه است. همچنین این بحث مشابه مباحث مطلق و مقید^۱ و عدم صحت حمل^۲ است و قید بودن وقت، خصوصیت خاصی ندارد؛ بنابراین همان‌طور که در جمله «اعتق رقبة مؤمناً»، تقیید به ایمان موجب انحصار واجب در مؤمن و واجب نبودن آزاد کردن کافر شده است - بدون اینکه بین

۱. خواه دلیل مقید، متصل باشد، خواه منفصل.

۲. دلیل قید بر واجب بودن آن در واجب، یا برترین افراد بودن آن.

دلیل مقید متصل و منفصل فرقی باشد -، تقیید به وقت نیز چنین می باشد؛ زیرا دلیل موقت کردن، یا بر تقیید دلالت می کند یا دلالت نمی کند:

اگر بر تقیید دلالت کند، دلالت آن بر بقای وجوب پس از وقت ممکن نیست و نمی توان گفت این مورد از قبیل تعدد مطلوب است. پس در صورت موقت بودن واجب، ادعای اینکه تقیید به وقت، به نحو تعدد مطلوب است، امکان ندارد؛ بدون اینکه فرقی بین دلیل مقید متصل و منفصل باشد؛ بنابراین وجوب فعل در خارج از وقت، احتیاج به دلیلی دیگر دارد و دلیل اول کفایت نمی کند (نایینی، ۱۴۰۴، ۱-۲/۲۳۶-۲۳۷)؛

اما اگر ادعا شود که تقیید به منفصل، مفید مطلوب بودن مقید به نحو تعدد است و این اقتضای قاعده در تمام قیدهاست، خواه قید زمان باشد یا زمانی؛ این ادعا سد باب حمل مطلق بر مقید خواهد بود و این خلاف ضرورت عرفی بوده، کسی بر آن بنا ندارد و التزام به آن نیز امکان ندارد.

همچنین اگر ادعا شود که این امر در خصوص زمان است نه زمانی، ادعای بدون دلیل و برهان است، زیرا وحدت ملاک در هر دو مقام وجود دارد (نایینی، بی تا، ۱/۱۹۲ و حسینی روحانی، ۱۴۱۶، ۲/۵۰۷ و ۵۰۸).

واکاوی قول تفصیلی
آخوند خراسانی
در دلالت امر به واجب
موقت بعد از وقت
۱۳

۳.۲. رکن بودن قید در مطلوب

برخی از علمای اصول گفته اند ظاهر از تقیید این است که قید، رکن در مطلوب می باشد؛ بنابراین زمانی که می گوئیم: «صم یوم الجمعة» از عبارت، جز مطلوب واحد برای غرض واحد فهمیده نمی شود و آن غرض واحد، خصوص روزه این روز است؛ نه اینکه روزه بذاته مطلوبی باشد و در روز جمعه بودن مطلوب دیگر. در مورد توقیت منفصل^۱ نیز می توان گفت: «از باب مطلق و مقید می باشد و در آن حمل مطلق بر مقید واجب است» (مظفر، ۱۳۸۶، ۱/۹۶)؛ بنابراین رکن نبودن قید وقت و اختصاص داشتن آن به حالت قدرت داشتن، وجهی ندارد؛ چرا که امر به لحاظ وجوبی که جعل می کند، اطلاق ندارد؛ بلکه تنها متضمن اثبات وجوب واحد، به لحاظ متعلق است که به صرف وجوب

۱. مانند این جمله که بگوید: «صم» سپس گوید: «جعل صومک یوم الجمعة».

طبیعت تعلق دارد؛ و وجوب طبیعت، هیچ‌یک از دو حالت قدرت بر قید و عجز بر آن را ثابت نمی‌کند. بنابراین امر به لحاظ متعلق خود به چند وجوب منحل نمی‌شود؛ بلکه تنها یک وجوب است که به طبیعت، به نحو صرف الوجود، تعلق دارد، و فرض بر این است که تقیید بر آن وارد شده است. این مبحث برخلاف «امر به لحاظ موضوع آن (مکلف)» می‌باشد که به وجوبات متعددی، به تعداد افراد مکلفین منحل می‌گردد و تقیید بعضی از افراد آن معقول است (صدر، ۱۴۱۷، ۲/۴۳۴).

۴.۲. معقول نبودن ثبوت طلب اول، پس از سپری شدن وقت

برخی از علمای اصول در علت دلالت نکردن امر به موقت، بر وجوب اتیان در خارج از وقت آورده‌اند: «امر، تنها مقتضای انجام متعلق خود می‌باشد، خواه متعلق آن طبیعت مطلق باشد، خواه طبیعت مقید به قید خاص، که از جمله این قیود، قید وقت است؛ بنابراین همان‌طور که اگر مولا عبدش را به انجام طبیعت مقید به سایر قیود غیر از وقت، امر کند و عبدش عصیان کند، ممکن نیست گفته شود این امر اقتضای انجام طبیعت مطلق بدون این قید را دارد، در موققات نیز این گونه است؛ زیرا این وقت و سایر قیودی که در متعلق امر اخذ می‌شوند، از جهت دخالتشان در غرض مولا فرقی نیست. به عبارتی، تحصیل امر، به تحصیل متعلق آن است و تمایز او امر، جز به تمایز متعلقاتشان نیست؛ چرا که هر حکمی محدود به موضوع خود می‌باشد و آنچه متعلق واجبات موقت است، عبارت از طبیعت مقید به صدور آن‌ها در وقت تعیین شده است؛ پس بعد از پایان یافتن وقت، ثبوت طلب اول معقول نیست؛ زیرا آن چه بقای آن بعد از وقت ادعا شده است، اگر عبارت از طلب متعلق به طبیعت مطلق باشد یا این اشکال مواجه می‌شود که طلب به اصل طبیعت تعلق ندارد تا بعد از وقت نیز باقی بماند و اگر عبارت از طلب متعلق به طبیعت مقید به وقت باشد، بقای آن مستلزم «تکلیف بما لایطاق» است؛ زیرا ایجاد طبیعت مقید به وقت معین در غیر این وقت ممکن نیست. اگر گفته شود: این در صورتی است که تقیید به وقت، یا دلیل متصل باشد، اما اگر با دلیل منفصل باشد یکی از دو امر به اصل طبیعت و دیگری به ایجاد آن در وقت معین به نحو تعدد مطلوب، تعلق خواهد داشت؛ پس در این صورت! امر اول، اتیان طبیعت بعد از وقت را نیز اقتضا می‌کند، می‌گوییم: اگر

در این هنگام مدعا، بقای امر اول باشد، همان طور که بیان شد، آن خارج از کلام است؛ زیرا نزاع در مسأله ما، فقط در آن جاست که واجب موقت در وقت خود به جا نیآورده شده و امر اول - بنابر تعدد مطلوب و اینکه آن، امر مستقلى است در کنار امر دوم - وقتی ندارد تا با انقضای وقتش عصیان شود؛ و اگر مدعا بقای امر دوم است، گفتیم که آن، مستلزم تکلیف بما لایطاق است؛ زیرا اعاده زمان سپری شده محال است» (بروجردی، ۱۴۱۵، ۱-۲/۲۳۶-۲۳۷) «بنابراین اتیان آن ممتنع است و در واجب غیر موقت نیز چنین است؛ چون که دعوت امر به طبیعت در ضمن مقید، موجب دعوت به آن به طور مطلق نمی شود و لو اینکه خالی از آن قید باشد» (خمینی، ۱۴۱۵، ۲/۹۹ و خمینی، بی تا، ۱/۲۹۲).

۱.۵.۲ امکان تمسک به مفهوم غایت

برخی نیز گفته اند: به خاطر عمل به مفهوم غایت (یا مفهوم لقب (میرزای قمی، ۱۳۷۸، ۱۳۴))، نمی توان گفت: دلیل واجب موقت، دلالت بر وجوب فعل در خارج وقت دارد؛ زیرا مدعا در وقت دار بودن است که دلالت بر نفی حکم پس از حصول غایت می کند و کسی دلالت بر ثبوت حکم پس از غایت را ادعا نکرده است (حسینی روحانی، ۱۴۱۶، ۲/۵۰۷).

واکاوی قول تفصیلی
آخوند خراسانی
در دلالت امر به واجب
موقت بعد از وقت
۱۵

۶.۲ قید اتیان عمل، بودن وقت

برخی از محققان معاصر گفته اند: «وقت، قید مفاد هیئت است نه ماده؛ زیرا تحقیق آن است که مفاد هیئت، بحث به سوی اتیان است و ماده بر عمل مأموریه دلالت دارد و واضح است که وقت، قید اتیان عمل است؛ بنابراین واجب (مثلاً) اتیان نماز در وقت است. و ظاهر تقیید این است که واجب موقت مطلوب واحدی است مقید به وقت خاصی، همانند سایر قیود؛ لذا در صورت سپری شدن وقت و عدم اتیان آن، این امر واحد مقید، فوت شده است؛ حال اگر قضا بر او واجب باشد، به خاطر حقیقت و ذات است، نه به دلیل جمیع قیود که از جمله آن ها وقت باشد؛ بنابراین اگر دلیل خاصی بر وجوب قضا دلالت نکند، خود دلیل وجوب عمل در وقت، مطلقاً بر قضا دلالتی نمی کند» (مؤمن قمی، ۱۴۱۹، ۱/۳۸۹).

۳. قول تفصیلی مرحوم آخوند

مرحوم آخوند^۱ در مسأله قایل به تفصیل شده و آورده‌اند: «امر به واجب موقت پس از فوت آن واجب در وقت، به هیچ وجه بر امر به آن واجب در خارج وقت دلالتی ندارد؛ در صورتی که بر عدم دلالت آن، در آن جا که توقیت، یا دلیل متصل به دلیل واجب است، قایل نباشیم؛^۲ مثل آیه کریمه «اقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» (اسراء/ ۷۸) در این هنگام وضعیت واجب پس از وقت همانند وضعیت آن قبل از وقت خواهد بود؛ البته در صورتی که عمومی که بر قضا دلالت می‌کند، وجود نداشته باشد؛ مثل روایت: «ما فاتتک من فریضة فاقضها کما فاتتک» (نوری، ۱۴۰۸، ۶/۴۳۵).

آری اگر موقت کردن با دلیل منفصل انجام شود؛ مانند اینکه ابتدا بگوید: «نماز بخوان» سپس بگوید: «لازم است نماز در وقت باشد» چهار صورت متصور است؛ زیرا دلیل واجب یا اطلاق دارد، به طوری که شامل وقت و بعد از وقت نیز می‌شود، یا اطلاقی ندارد؛ و در هر دو صورت، دلیل قید یا اطلاق دارد، به طوری که دلالت می‌کند که تقیید برای اصل مطلوب است، بنابراین بدون این قید، واجب مطلوبی نیستی ندارد؛ یا چنین دلالتی ندارد و دلیل قید مهمل است، مانند اجماع.

در صورتی که دلیل قید، بر تقیید به وقت در تمام مراتب اطلاق نداشته باشد به این صورت که مهمل بوده و مفید مطلوبیت وقت باشد، اما نسبت به مابعد وقت ساکت بوده و دلیل واجب اطلاق داشته باشد، به طوری که بعد از وقت را نیز شامل شود، مثل اینکه بگوید: «صلِّ» و آن گاه اجماع، بر واجب بودن نماز در وقت دلالت کند، اقتضای اطلاق دلیل واجب، ثبوت وجوب پس از انقضای وقت خواهد بود؛ بنابراین در صورت فوت واجب در وقت، به جا آوردن آن بعد از وقت، واجب خواهد بود. این امر به این سبب است که حداکثر دلالت قید، تقیید به آن بر حسب تمام مطلوب است؛ نه تقیید اصل مطلوب بودن فعل، ولو در صورت خروج وقت.

به طور کلی تقیید به وقت، همان طور که گاه به نحو وحدت مطلوب می‌باشد، مانند

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دوم، شماره پیاپی چهارم

پاییز ۱۳۹۵

۱۶

۱. یعنی ممکن است بعضی بگویند: همان طور که قضایای شرطیه مفهوم دارند، قضایای وقتییه و قضایایی که در آن‌ها قیدی وجود دارد نیز مفهوم دارند؛ بنابراین دلیلی که عملی را عقید به وقت خاصی، واجب می‌کند، مفهومش این است که اگر این قید و این وقت نبود، وجوبی هم در کار نیست (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۵، ۲/۵۱۱).

«نماز عید» و «نماز جمعه» که مطلوب مولا، صرف طبیعت موقت است، به گونه‌ای که با فوت وقت، آن طبیعت نیز فوت می‌شود، گاهی نیز به نحو تعدد مطلوب است، مانند «نمازهای یومیه» که اصل فعل، ولو در خارج وقت، در مرتبه ضعیفی از طلب مطلوب است. اما برای اثبات اینکه مطلوب به نحو تعدد است بایستی دلیل داشته باشیم؛ کما اینکه در اثبات وحدت مطلوب نیز بایستی دلیلی وجود داشته باشد و صرف دلیل بر وقت، برای افاده تعدد مطلوب کافی نیست؛ مگر اینکه دلیل اصل واجب، اطلاق داشته باشد و دلیل قید اطلاق نداشته باشد (آخوند خراسانی، ۱۴۳۱، ۱۴۴؛ مشکینی، ۱۴۱۳، ۲/۸۳ و حسینی شیرازی، ۲/۲۹۸-۳۰۰).

۴. بررسی قول تفصیلی مرحوم آخوند

چنان که ملاحظه شد مرحوم آخوند دلالت نداشتن امر به واجب موقت، بر بقای وجوب، پس از انقضای وقت خاص آن را به طور مطلق نپذیرفته و حالت «منفصل بودن دلیل توقیت در زمان اطلاق نداشتن آن و اطلاق دلیل واجب» را از این قاعده خارج دانسته‌اند، یا این بیان که حداکثر دلالت قید، تقیید به آن بر حسب تمام مطلوب است، نه اصل مطلوبیت فعل ولو در صورت خروج وقت. اما این سخن او در مسأله، مخالفت و موافقت جماعتی را برانگیخته که به تفصیل به آن می‌پردازیم.

۴.۱. ایرادات گرفته شده بر قول تفصیلی مرحوم آخوند

چنان که در ادله قول مشهور گذشت، می‌توان گفت: هیچ فرقی بین دلیل مقید متصل و منفصل وجود ندارد؛ همان طور که در سایر قیود، چنین می‌باشد، زیرا در صورت دلالت دلیل توقیت بر تقیید، دلالت آن بر بقای وجوب پس از وقت و استفاده این مطلب که از قبیل تعدد مطلوب باشد، ممکن نبوده و چنین سخنی، از قبیل واجب در واجب است و در صورت دلالت نکردن بر تقیید، از واجب موقت بودن خارج می‌شود.

افزون بر ادله مذکور در قول مشهور، برخی از فقها و علمای اصول بر تفصیل مرحوم آخوند این گونه ایراد گرفته‌اند:

محقق ایروانی رحمته الله علیه می‌نویسند: «اینکه اگر توقیت با دلیل منفصل باشد و از حیث تقیید تمام مراتب طلب مهمل باشد و آن چه متیقن است تقیید مرتبه اش آن باشد، بنابراین دلیل

واجب به این متیقن مقید شده و در اثبات اصل تکلیف در خارج وقت به اطلاق دلیل واجب اخذ می شود، اشکال دارد؛ زیرا مدلول دلیل واجب، وجوب واحد و بسیط و اکید است؛ بنابراین وقتی که از این مدلول، به واسطه رفعید از تأکید آن، رفعید می کنیم چه چیزی برای اخذ آن باقی می ماند؟ و صیغه «افعل» همانند عام تخصیص خورده و مطلق مقید شده، دارای مدلول های عرضی متعددی نیست که پس از رفعید از بعضی از آن ها، بعضی دیگر را اخذ کنیم و به همین خاطر مصنف^۱ بر دلالت دلیل منسوخ بر استحباب، پس از رفعید از ظهور آن در وجوب به واسطه دلیل ناسخ ملتزم نشدند؛ و معلوم گشت که نسبت استحباب به وجوب، همانند نسبت اصل وجوب به وجوب اکید است. بنابراین وجهی برای تفکیک بین این دو مقام وجود ندارد؛ و ممکن است تقریر تمسک به اطلاق دلیل واجب، به وجه دیگری باشد؛ به این صورت که گفته شود اگر دلیل تقیید به لسان تکلیف، و امر به اتیان تکلیف در وقت، اختصاص به کسی دارد که قدرت بر اتیان عمل در وقت دارد، اما اطلاق دلیل واجب نسبت به فرد عاجز، از تقیید سالم است، بنابراین به اطلاق آن در خارج از وقت تمسک می شود و سپس فرد متمکن عاصی در وقت به او ملحق می شود؛ بدون اینکه فرقی داشته باشند» (ایروانی، ۱۳۷۰، ۲۰۵/۱).

برخی از علمای اصولی نیز آورده اند:

«اینکه اگر توقیت به دلیل منفصل بوده و اطلاق در تقیید به وقت نباشد و دلیل واجب اطلاق داشته باشد، اطلاق دلیل واجب اخذ می شود و دلیل توقیت حمل می شود بر اینکه به نحو تعدد مطلوب بوده است، اشکال دارد؛ و آن اشکال این است که این قسم نیز از واجبات موقت قرار داده شود؛ در حالی که توقیت، عبارت است از تقیید طبیعت مطلوب به قید وقت، و این معنی یا تعدد مطلوب سازگار نیست؛ زیرا تقیید، عبارت دیگری از حمل مطلق بر مقید است و آن، تنها در صورتی متصور است که وحدت طلب و حکم احراز شود؛ بنابراین معقول نیست یا تعدد مطلوب جمع شود.

با این بیان که اگر ما دو دلیل داشته باشیم که یکی از آن دو مطلق و دیگری مقید باشد، به دو صورت فرض می شود: اول اینکه احراز شود هر دو در صدد بیان یک حکم

هستند: نهایت! امر اینکه آن دو از جهت متعلق، تعارض دارند؛ کما اینکه مولا گوید: «إن ظاهرت فأعتق رقبة» و هم چنین گوید: «إن ظاهرت فأعتق رقبة مؤمنة» واضح است که در فرض ظاهری یک حکم است؛ نهایت! امر اینکه مقتضای ظاهر دلیل اول این است که عتق رقبه با اطلاقش، متعلق و جوب می باشد و مقتضای دلیل دوم این است که متعلق و آن چه تمام مطلوب است، عتق رقبة مقید به ایمان می باشد، پس در این صورت از جهت اینکه ظهور مقید در دخالت قوی تر از ظهور مطلق است، از ظاهر آن رفع ید می کنیم؛ دوم اینکه وحدت حکم احراز نشود؛ بلکه تعدد آن معلوم شود یا احتمال آن رود؛ در این صورت مجالی برای حمل مطلق بر مقید نیست؛ زیرا بین آن دو تعارضی وجود ندارد تا اینکه یکی بر دیگری حمل شود، پس ظهور هر یک از آن دو اخذ می شود و هر دو حکم ثابت می شود. یکی از آن دو به طبیعت مطلق و دیگری به طبیعت مقیده تعلق دارد و از این باب است مطلقات و مقیداتی که در استحبابات وارد شده است؛ زیرا راهی برای احراز وحدت حکم در احکام مستحبی نیست؛ پس مطلق بر مقید حمل نمی شود؛ بلکه اولی بر مرتبه ضعیفی از ندب حمل می شود و دومی بر مرتبه قوی از آن و به خاطر همین مشهور شده است که حمل مطلق بر مقید در ادله سنن راهی ندارد.

واکاوی قول تفصیلی
 آخوند خراسانی
 در دلالت امر به واجب
 موقت بعد از وقت
 ۱۹

به طور کلی، حمل مطلق بر مقید، تنها در جایی راه دارد که وحدت طلب و مطلوب محرز باشد. بنابراین فرض تعدد مطلوب، موجب خروج از آن چه در آن قرار داریم می شود؛ زیرا محل نزاع در مسأله ما، واجب موقتی است که قسمی از اقسام مقیدات است؛ بنابراین بقای مطلق بر اطلاق خود، خارج از محل بحث ما است» (بروجردی، ۱۴۱۵، ۱-۲/۲۳۶-۲۳۷).

«اما اینکه قدر متیقن از مدلول دلیل تقیید، تقیید مرتبه شدید و اکید وجوبی است که با دلیل اول ثابت شده، نه تقیید اصل مفاد آن، تا به اطلاق دلیل اول برای اثبات اصل وجوب در خارج وقت تمسک کنیم، اشکال دارد؛ زیرا در دلیل توقیت، گاهی فرض بر این است که آن، اصلاً ناظر به مفاد دلیل واجب نیست و تنها بر اختصاص وجوب اکید به وقت دلالت دارد؛ به گونه ای که احتمال می رود دلیل توقیت، تقیید وجوب دیگری غیر از آن وجوبی است که در دلیل واجب مفروض (دلیل اول) جعل شده است؛ در چنین مواردی تمسک به اطلاق دلیل واجب، برای اثبات عدم تقیید در آن، هیچ ایرادی ندارد،

اما این خارج از محل بحث است که در آن، دلیل توقیت بر قیدیت وقت برای واجب در حد سایر تقییدات دلالت می‌کند؛ و گاهی فرض بر ناظر بودن دلیل توقیت، بر مفاد دلیل واجب می‌باشد و آن را مقید می‌کند؛ در این حالت تمسک به دلیل وجوب برای اثبات اصل وجوب در خارج وقت صحیح نیست، زیرا مفاد خطاب، جز جعل وجوب واحد نبوده و متکفل اطلاق برای اثبات تمام مراتب وجوب بر واجب نمی‌باشد یا اطلاق به لحاظ بعضی از مراتب باقی بماند؛ به همین خاطر از دلیل وجوب شیء، واجب یا مرتبه عالی شدید استظهار نمی‌گردد و مفروض (در مسأله) این است که دلیل توقیت برای تقیید مدلول واحد می‌باشد؛ بنابراین اطلاق وجود ندارد تا تمسک به آن در خارج وقت صحیح باشد» (بروجردی، ۱۴۱۵، ۱-۲/۲۳۶-۲۳۷ و صدر، ۱۴۱۷، ۲/۴۳۳-۴۳۴).

برخی از علمای معاصر نیز تصریح کرده‌اند: «تفصیلی که محقق خراسانی افاده کرده‌اند، خروج از دایره بحث است؛ زیرا دایره بحث، دلالت موقت بعد از موقت بودن آن است» (خمینی، ۲/۹۹). یعنی نزاع در جایی است که «دلیل اجتهادی»، مانند اطلاق دلیل واجب، وجود ندارد؛ اما در صورت وجود اطلاق، در بقای امر اول، نزاعی نیست. مفروض مسأله، وجودنداشتن اطلاق در دلیل تقیید است؛ بلکه متبادر از آن برحسب فرض، شرط بودن وقت در صورت تمکن می‌باشد، نه شرط بودن آن به طور مطلق، تا اصل واجب در صورت امتناع ساقط گردد. دلیل خارج بودن این صورت از محل بحث آن است که آن چه مرحوم آخوند بیان کرده‌اند در صورتی که مکلف قدرت به جا آوردن بعضی از آن اجزا و شرایط را نداشته باشد، در تمام اجزا و شرایط جاری می‌شود؛ بنابراین در صورت اطلاق دلیل واجب و عدم اطلاق دلیل تقیید، به جا آوردن بقیه اجزا و شرایط لازم می‌باشد (سبحانی، ۱۴۱۴، ۲/۱۵۰).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دوم، شماره پیاپی چهارم
پاییز ۱۳۹۵

۲۰

۴.۲. موافقت با قول تفصیلی مرحوم آخوند

برخی از فقها از تفصیل مرحوم آخوند دفاع کرده و در رد ایرادات وارده آورده‌اند: «ظاهر این است که مراد مرحوم آخوند، آن چیزی که مخالفان استظهار کرده‌اند نیست؛ بلکه آن، امر دقیق و صحیحی است که در جمیع مقییدات منفصله جاری است و آن اینکه اگر وجوب شیء ثابت شود و آن گاه دلیل مقید آن اطلاق داشته باشد، چنان که در

عبارت «صلّ عن طهارة» یا «لاصلاة إلا بطهور» اطلاق آن، صورت تعذر و عدم تعذر را شامل می‌شود، بدون اینکه میان آن دو فرقی باشد. و آنچه محقق قمی رحمته الله ذکر کرده است که اگر مقید با صیغه امر باشد، اطلاق آن تام و کامل نخواهد بود و صورت عجز مکلف را شامل نمی‌شود؛ زیرا مکلف کردن عاجز محال است، بدین سبب است که بیان کردیم این اوامر تکلیفی نیستند؛ بلکه فقط برای ارشاد به جزئیت یا شرطیت می‌باشند؛ بنابراین اگر دلیل مقید اطلاق داشته باشد اخذ می‌شود؛ بدون اینکه فرقی باشد بین اینکه دلیل واجب نیز اطلاق داشته یا نداشته است؛ زیرا اطلاق مقید بر اطلاق مطلق مقدم است، پس قیدیت مطلق ثابت می‌گردد و لازمه آن این است که در صورت تعذر آن قید، امر به واجب باقی نمی‌ماند. اما اگر دلیل مقید اطلاق نداشته باشد، چنان که در دلیل معتبر و شرط بودن طمأنینه در نماز، که مورد اجماع است، این گونه می‌باشد، در این صورت اگر دلیل واجب اطلاق داشته باشد، اخذ می‌شود و وجوب عمل در صورت نبود قید نیز با آن ثابت می‌شود؛ بنابراین در صورت متعذر بودن طمأنینه، نماز بدون طمأنینه واجب است و این معنی همان است که آخوند آن را بر تقیید واجب به زمان مطابق قرار داده؛ بنابراین وجوب عمل بعد از وقت، از نفس اطلاق دلیل واجب استفاده می‌شود، اما تسمیه آن در این صورت به قضا، خالی از مسامحه نیست و واضح است که آن در تقیید به قرینه متصل جاری نمی‌شود» (خویی، ۲، ۱۴۱۹/۸۴).

واکاوی قول تفصیلی
آخوند خراسانی رحمته الله
در دلالت امر به واجب
موقت بعد از وقت
۲۱

برخی گفته‌اند: «اینکه در تقریرات بعضی از علمای اصولی آمده است، مقید بر مطلق حاکم است بدون اینکه میان فی نفسه مقید بودن دلیل وجوب، یا به دلیل منفصل مقید گشتن آن فرقی باشد، با این بیان دفع می‌شود که در باب مطلق و مقید در صورتی که هر دو دلیل مثبت باشند، دلیل مطلق بر مقید حمل نمی‌شود؛ مگر در جایی که وحدت حکم و غرض، از وحدت سبب یا طریق دیگر احراز شود، یا دلیل مقید به لسان خود، ناظر به دلیل مطلق و مفسر آن باشد. در غیر این دو صورت وجهی برای حمل وجود ندارد؛ لذا در مستحبات، مطلق بر مقید حمل نمی‌شود و لامحاله حکم به تعدد مطلوب می‌گردد. آری بر اساس این تقریر، آنچه که مکلف در خارج وقت به جامی آورد، قضای آن چه فوت گشته نیست و مصلحت آن تدارک نمی‌شود؛ زیرا امر به موقت و مصلحت قایم به آن، فوت شده و قضا نمی‌شود و امر به مطلق، بنابر فرض، به حال خود باقی است»

(محقق داماد، ۱۳۸۲، ۱/۲۷۴).

و برخی نیز تصریح کرده‌اند که «فساد ادعای فرق بین تقیید به وقت یا دلیل متصل، و تقیید با دلیل منفصل، واضح است؛ زیرا فرقی بین زمان و سایر قیود نیست. همان‌طور که در سایر قیود کسی ملتزم به این نیست که قید به نحو تعدد مطلوب اخذ شده است؛ بلکه همه معتقدند به تقیید اصل مطلوب باز می‌گردد، در مورد زمان نیز این‌گونه است و فرق گذاشتن بین آن دو با وجود وحدت ملاک در هر دو مقام وجهی ندارد و التزام در سایر قیود، غیر از زمان به آن‌چه در زمان بدان ملتزم می‌شویم، مستلزم سد باب حمل مطلق بر مقید است و این، خلاف ضرورت عرفی بوده و کسی بر آن بنا ندارد. بنابراین آن‌چه تعیین پیدا می‌کند، التزام به دلالت نداشتن دلیل بر ثبوت واجب در خارج وقت است، خواه تقیید، یا دلیل متصل باشد، خواه یا دلیل منفصل. آری تنها یک صورت مستثنی از این مطلب می‌باشد و آن صورتی است که در کفایه بدان اشاره شده است» (حسینی روحانی، ۱۴۱۶، ۲/۵۰۸).

برخی از علمای اصول نیز به‌طور ضمنی بر قول مرحوم آخوند صححه گذاشته‌اند؛ چنان‌که در منتهی الدرایه و برخی کتب اصولی آمده است: «مرحوم آخوند متعرض مقام ثبوت نشده است؛ لذا می‌گوییم: «زمان» که به عنوان قید در لسان دلیل شرعی اخذ شده است، گاهی در جمیع مراتب مصلحت دخیل است، به گونه‌ای که یا خروج وقت، تمام آن فوت می‌شود که از این امر تعبیر به وحدت مطلوب می‌شود؛ و گاهی در بعضی از مراتب مصلحت دخالت دارد، به گونه‌ای که از آن مراتب، بعضی دیگر باقی می‌ماند و یا اتیان واجب بعد از وقت استیفا می‌گردد که از آن به تعدد مطلوب تعبیر می‌شود. در اولی قضای پس از وقت واجب نمی‌باشد؛ زیرا مصلحتی وجود ندارد که مقتضی وجوب باشد و اگر در این صورت دلیلی بر وجوب قایم شود، از قبیل تدارک چیزی است که فوت شده؛ مانند وجوب بعضی از کفاراتی که مترتب است بر ترک بعضی از واجبات از روی خطا و در دومی انجام فعل پس از وقت، در صورتی که مقدار مصلحت باقی مانده لازم التدارک باشد، واجب است؛ و اگر تدارک آن لازم نباشد،

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دوم، شماره پیاپی چهارم

پاییز ۱۳۹۵

۲۲

انجام فعل مستحب می باشد» (جزایری مروج، ۱۴۱۵، ۵۷۴/۲ و مکارم شیرازی، ۱۴۱۶، ۵۱۸/۱). اما در مقام اثبات، این مسأله تابع ادله است؛ بنابراین اگر از ادله، وحدت مطلوب را فهمیدیم، امر اول پس از اتمام وقت ساقط می شود و اگر تعدد مطلوب فهمیدیم طلب نسبت به اصل واجب باقی خواهد بود؛ و طریق فهم تعدد مطلوب، گاهی یا همان شرایط سه گانه ای است که در کلام محقق خراسانی آمده است و گاهی از مناسبات حکم و موضوع می باشد. مثل اینکه مولا بگوید: «إِقرء القرآن یوم الجمعة» یا بگوید: «إِقرء القرآن بالصوت الحسن»؛ اشکالی نیست که مقتضای مناسبت حکم و موضوع در این دو مثال این است که مطلق قرائت، مطلوب است و قرائت آن در روز جمعه یا با صدای نیکو مطلوب دیگری است؛ بلکه گاهی گفته می شود که در تمام مستحباتی که در لسان شرع وارد شده این چنین است؛ کما اینکه معروف است؛ بنابراین گفته می شود که اصل در مستحبات تعدد مطلوب است. اما در واجبات برای تعدد مطلوب نسبت به غیر موقت می توان به آیه شریفه «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ... وَ لَيْسَ لَهُمَا عَذَابٌ مِّمَّا طَابَتْهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور/۲) مثال زد؛ زیرا مقتضای مناسبت حکم و موضوع در این جا این است که شهادت گروهی از مؤمنین مطلوب است، و اصل اجرای حد، مطلوب دیگر، در صورتی که هر دو در خطاب واحدی وارد شده باشند» (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶، ۵۱۸/۱).

واکاوی قول تفصیلی
 آخوند خراسانی
 در دلالت امر به واجب
 موقت بعد از وقت
 ۲۳

تحلیل و بیان قول مختار

آن چه از تأمل در ادله قول مشهور و قول تفصیلی در مسأله بحث شده، اقوی به نظر می رسد، این است که در «دلالت امر به واجب موقت بر بقای وجوب پس از سپری شدن وقت» - به طور مطلق یا در صورت اطلاق دلیل واجب و عدم اطلاق دلیل مقید و انفصال آن از دلیل واجب -، فرض بر این است که حکم واحدی داریم که دو دلیل مطلق و مقید بر آن دلالت می کنند؛ بنابراین دلیل موقت کردن، تقیید طبیعت مطلوب، به قید وقت بوده که عبارت دیگری از حمل مطلق بر مقید است؛ لذا قول تفصیلی در مسأله و سخن گفتن از تعدد مطلوب، خارج شدن از فرض مسأله می باشد.

ممکن است مسأله را بتوان به صورت دیگری تقریر کرد:

از مقدمات حکمت، اطلاق و تساوی افراد طبیعت در ثبوت حکم مستفاد می‌گردد. همچنین واضح است که بحث مقدمات حکمت، شامل جملات نیز می‌شود و تقابل بین مطلق و مقید، تقابل عدم و ملکه است، پس اطلاق امری عدمی بوده و امر در مقید، قرینه بر مراد از امر در مطلق می‌باشد؛ بنابراین اصل جاری در ناحیه قرینه بر اصل جاری در ناحیه ذوالقرینه حاکم می‌گردد. تنها در صورتی حکم به اطلاق دلیل واجب می‌کنیم که دخالت نداشتن قید ثابت شود؛ در حالی که در مانحن فیه چنین نیست.

لذا می‌گوییم: به خاطر وجود دلیل توقیت، ولو اینکه این دلیل مهمل بوده و اطلاقی نداشته باشد، اصلاً برای دلیل واجب اطلاقی باقی نمی‌ماند؛ زیرا اطلاق داشتن دلیل واجب، متوقف بر کامل بودن مقدمات حکمت است که از جمله این مقدمات، منتفی بودن آن چیزی است که موجب تعیین می‌گردد؛ بنابراین ظهور در استقلال دلیل واجب که از اطلاق آن ناشی شده را می‌توان به واسطه وجود دلیل توقیت، از بین برد؛ لذا شرط تکلیف به واجب موقت، مرکب از دو امر خواهد بود. به عبارتی مسأله ما مانند جایی است که جمله شرطیه واحدی داشته باشیم که مقدم آن مرکب از دو امر باشد. برای مثال اگر در خصوص نماز ظهر دو دلیل داشته باشیم که دلیل اول به طور مطلق وجوب نماز را در صورت داشتن شرایط تکلیف ثابت کند، آن گاه دلیل دومی که آن را مقید به وقت خاصی می‌کند وارد شود، شرط وجوب نماز ظهر دو امر خواهد بود: داشتن شرایط تکلیف و داخل در وقت بودن؛ لذا با انتفای هر دو امر یا یکی از آن دو، جزا نیز منتفی خواهد بود.

بنابراین می‌توان یا برخی از علمای اصولی همراه شد و چنین اظهار داشت که «اگر دلیلی بر وجوب قضا اقامه نشد، مقتضای دلیل این است که قید بودن مطلق است و مقید هنگام تعذر قید، ساقط می‌شود و این بحث از قبیل تعدد مطلوب یا مقصور بودن قید به حال تمکن نیست و ظاهر از عبارت معصوم علیه السلام که فرمود: «إقضى ما فات» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۲۸۷/۴) این است که وقت دار بودن از قبیل تعدد مطلوب نبوده و آنچه در خارج از وقت واجب می‌گردد، امر دیگری است مغایر یا چیزی که ابتدا واجب بود. آنچه ابتدا واجب بود، فوت شده و این واجب، قضای آن است؛ زیرا ظاهر لفظ «قضا»، تدارک چیزی است که در وقتش فوت شده است. مؤید آن چه گفتیم این است که در حج و

روزه نذری، قضا ثابت است هر چند وجوب در نذر، تابع قصد ناذر است و قصد ناظر بر فرض، فقط بر فعل مقید به زمان خاص تعلق گرفته است، پس بقای امری که تابع قصد ناذر است پس از فوت وقت مقصود، محال است» (نایینی، بی تا، ۱/۱۹۲).

هم چنین اینکه گاهی فعل در زمانی بین وجوب ادا و وجوب قضا تحقق پیدا می کند نیز بر این امر دلالت دارد؛ کما اینکه اگر از وقت به مقدار یک رکعت باقی بماند، فرد، نه مکلف به اداء می باشد و نه به قضا، تا غروب تحقق یابد؛ بنابراین آشکار می شود که مکلف به در خارج وقت، غیر از مکلف به اولی است (نایینی، ۱۴۰۴، ۲/۲۳۷-۲۳۸).

۵. جاری نبودن استصحاب وجوب اتیان واجب موقت، پس از وقت

پس از اثبات اینکه قضا کردن عبادت، فقط به واسطه امر جدید بوده و آنچه خارج از وقت واجب می باشد جدای از چیزی است که در ابتدا واجب بود، بحثی که مطرح می شود، موضوع آن چیزی است که در خارج از وقت واجب است: آیا احراز موضوع، با استصحاب انجام نشدن در وقت ممکن است؟ به عبارت دیگر، از دست رفتنی که موضوع در دلیل قضا است، همان انجام ندادن در وقت است تا بتوانیم انجام ندادن را استصحاب کنیم و با آن فوت احراز شود؟ یا این از دست رفتن همان انجام ندادن در وقت نیست، بلکه ملازم آن است؛ پس استصحاب نمی توان کرد، مگر بنا بر اعتبار اصل مثبت.

بدیهی است که این بحث، اثری در قضای نمازها ندارد؛ زیرا قاعده شک بعد از وقت بر استصحاب مذکور حاکم است. آری ثمره در سایر مواردی که در آنها قضا ثابت شده، مانند روزه معین، ظاهر می شود. پس اگر گفتیم فوت، انجام ندادن در وقت است، یا اصالت انجام ندادن در وقت، وجوب قضا مترتب می شود و اگر گفتیم فوت صرف عدم فعل نیست؛ بلکه عبارت است از خالی بودن محل از شیء و عدم فعل آن؛ با وجود اینکه در آن شیء، اقتضای وجود داشته و از اموری است که شأنت به وجود آمدن را دارد؛ و این معنی «ملازم» عدم فعل است، نه اینکه «عین» عدم فعل باشد؛ پس اصل با عدم فعل، است و در نتیجه موضوع فوت محقق نمی شود؛ و به خاطر شک در تکلیف،

واکاوی قول تفصیلی
آخوند خراسانی
در دلالت امر به واجب
موقت بعد از وقت
۲۵

۱. گفتنی است با وجود این استصحاب، به خاطر حکومت استصحاب بر براهت، براهت جاری نمی شود.

حکم، براءت است (نایینی، ۱۴۰۴، ۲/۲۴۰).

قایلین به تفصیل در مسأله نیز در صورت دلالت نکردن تقیید به وقت بر تعدد مطلوب، قول به واجب نبودن واجب موقت در خارج وقت را اختیار کرده و در تعلیل آن آورده‌اند که این امر، اقتضای اصل براءت است. کما اینکه واجب موقت قبل از وقت واجب نبود و پس از سپری شدن وقت مجالی برای استصحاب وجوب موقت باقی نمی‌ماند؛ زیرا بر حسب فرض، زمان قید موضوع است و با انتفای قید، مقید نیز منتفی می‌شود؛ بنابراین استصحاب صحیح نخواهد بود (آخوند خراسانی، ۱۴۳۱، ۱۴۴ و حسینی شیرازی، ۲۹۸/۲-۳۰۰). یا به بیان دیگر: «تمسک به دلیل استصحاب یا شک در بقای موضوع، تشبث به دلیل، در شبهه موضوعیه بوده که بنابر مشهور جایز نمی‌باشد» (جزایری مروج، ۱۴۱۵، ۲/۵۷۶-۵۷۸).

محقق ابروانی در شرح عبارت کفایه مبنی بر مجال نداشتن استصحاب وجوب موقت، می‌فرماید: «این در صورتی است که مراد، استصحاب وجوب یا تمام مراتب آن باشد؛ زیرا اگر مراد، استصحاب مرتبه‌ای از آن پس از زوال قطعی یا احتمالی مرتبه مورد تأکید آن یا انقضا و پایان یافتن وقت آن باشد، عدم جریان استصحاب بدین جهت است که احتمال دارد این مرتبه نیز توقیت باشد؛ به گونه‌ای که پس از پایان یافتن وقت، چیزی از مراتب وجوب باقی نمی‌ماند؛ و احتمال قیدیت زمان همانند قطع به قیدیت آن مانع از جریان استصحاب است؛ زیرا نقض بودن رفع ید بعد از وقت محرز نیست تا خطاب «لاتنقض» آن را شامل شود؛ مگر اینکه زمان عرفاً از حالاتی محسوب شود که اختلاف آن با صدق عرفی مفهوم نقض ضرری نزند» (ابروانی، ۱۳۷۰، ۱/۲۰۵).

برخی از اصولیان بحث را از حیث شبهه حکمیه یا موضوعیه بودن مطرح کرده و آورده‌اند: در صورت شک در وجوب قضا از جهت شبهه حکمیه، اگر دلیل واجب اطلاق داشته باشد، وجوب اتیان در خارج از وقت ثابت می‌شود؛ اما اگر وجوب قضا یا دلیل اجتهادی ثابت شود، مثلاً نصی بر وجوب قضای روزه معینی که نذر شده وجود داشته باشد، به همان دلیل مراجعه می‌شود؛ اما آیا پس از وقت، اثبات وجوب آن یا استصحاب ممکن است یا خیر؟

ظاهر، امکان نداشتن آن است؛ زیرا کسی که در بقای وجوب شک دارد، گاهی

می‌داند که واجب در وقت به نحو وحدت مطلوب بوده، اما احتمال حدوث تکلیف دیگری بعد از سقوط آن را می‌دهد؛ و گاهی احتمال می‌دهد که همان تکلیف اول باقی است، زیرا احتمال دارد که آن واجب در وقت به نحو تعدد مطلوب بوده باشد. اما استصحاب بنا بر فرض اول: از نوع استصحاب کلی قسم سوم است که جاری نمی‌شود، اما بنا بر فرض دوم: از آن جا که متحد بودن قضیه متیقن و مشکوک محرز نیست - زیرا در صورتی که واجب در وقت، به نحو تعدد مطلوب باشد مستصحاب یا متیقن یکی خواهد بود، اما اگر به نحو وحدت مطلوب باشد، امر حادثی است که مغایر با متیقن بوده - استصحاب جاری نمی‌شود. این نظیر این مطلب است که به وجوب اکرام زید علم داشته باشیم و لکن در اینکه آیا این وجوب از قبیل تعدد مطلوب است شک کنیم، به این صورت که شک داریم، آن چه واجب است اکرام عالم است، بدون اینکه خصوصیت زیدی در آن دخیل باشد یا خیر؟ در این مثال آیا ممکن است کسی توهم کند که استصحاب وجوب اکرام عالم جاری است؟! هرگز!!

به طور کلی در هر دو فرض استصحاب جاری نمی‌شود؛ بنابراین مرجع، برائت می‌باشد.

اما اگر در وجوب قضا از باب شبهه موضوعیه - پس از علم به آن از حیث شبهه حکمیه - شک کنیم، مثلاً نمی‌دانیم واجب را در وقت به جا آورده‌ایم یا آن را به جا نیاورده‌ایم؛ آیا اثبات وجوب قضا در این مثال با استصحاب عدم اتیان در وقت، و یا قطع نظر از قاعده حیلولت ممکن است یا خیر؟

ظاهر ممکن نبودن قضا یا همان امر است؛ زیرا وجوب قضا، فقط بر عنوان فوت مترتب است که امری وجودی و ملازم ترک و عدم اتیان در وقت می‌باشد، نه اینکه خود ترک و عدم اتیان در وقت باشد؛ لذا مثلاً گفته می‌شود: «سرعت را ترک کردم، جست‌وجو از من فوت شد» بنابراین فوت بر ترک مترتب است؛ و بر فرض عدمی بودن فوت، از قبیل عدم ملکه است بر خلاف ترک.

شاهد بر مغایر بودن آن دو، این است که ترک از همان اول وقت تا زمانی که وقت به مقداری باقی بماند که اتیان عمل به خارج از وقت نکشد، حاصل است و عنوان فوت صدق نمی‌کند. بر این اساس استصحاب انجام ندادن واجب در وقت، عنوان فوت را

ثابت نمی‌کند؛ پس اگر شک کرده و ندانیم فوت، «عین» ترک فعل در وقت است یا «ملازم» آن می‌باشد، باز هم استصحاب جاری نمی‌شود؛ زیرا دلیل حجیت استصحاب - مانند عبارت معصوم علیه السلام که «لا تنقض الیقین بالشک» - اختصاص به جایی دارد که متیقن، دارای اثر شرعی باشد، وگرنه استصحاب جاری نمی‌شود؛ بنابراین ناگزیر از احراز اثر شرعی در اجرای استصحاب هستیم وگرنه تمسک به استصحاب، از قبیل تمسک به عام در شبهه مصداقیه است. در این مقام نیز اثر شرعی احراز نمی‌شود، زیرا ممکن است موضوع حکم (فوت وقت) با آن چه استصحاب می‌شود متحد باشد؛ ضمن اینکه فرض ما اتصال قرینه و منحصص است نه انفصال آن دو.

بنابراین آن چه به دست می‌آید: امکان نداشتن اثبات وجوب اتیان به واجب موقت در خارج از وقت یا استصحاب است، چه در شبهه حکمی و چه در شبهه موضوعیه (خوبی، ۱۴۱۹، ۸۵/۲-۸۷).

برخی از علمای اصولی نیز در نبود مجال برای استصحاب، به وحدت نداشتن قضیه متیقنه و مشکوکه استناد کرده و چنین تعلیل کرده‌اند که وقت، یا قید موضوع است یا قید محمول، و در هر صورت، قطع به اتحاد نداشتن دو قضیه پیدامی‌کنیم؛ همچنین اگر زمان مردد باشد بین ظرف حکم بودن یا قید یکی از موضوع و محمول بودن^۱، باز هم استصحاب جاری نمی‌شود (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۹۲، ۴۷۴/۱).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دوم، شماره پیاپی چهارم
پاییز ۱۳۹۵

۲۸

اشکال شده است که ملاک در مسأله اتحاد عرفی است، نه اتحاد دلیلی و عقلی؛ بنابراین قید موضوع یا محمول بودن ایراد وارد می‌کند؛ زیرا موجب اتحاد نداشتن به حسب دلیل می‌گردد. در رد این اشکال می‌گوییم: این سخن درست است، اما ظاهر این است که مورد از قبیل اموری است که در آن دو لحاظ صدق می‌کنند؛ زیرا فعل مقید به وقت، عرفاً غیر از فعل مطلق است (مشکینی، ۱۴۱۳، ۸۴/۲)؛ و بعضی از عناوین کلی، یا بعضی دیگر مختلف می‌باشد؛^۲ بنابراین «رقبه» عنوانی است و «رقبه مؤمن» عنوانی دیگر؛ همچنین «نماز موقت» غیر از «نفس نماز» و غیر از «نماز غیر موقت» است؛ زیرا قضیه متیقن، وجوب نماز موقت است و قضیه مشکوک، «نفس نماز» یا «نماز خارج از

۱. مثل اینکه شک در بقای موضوع یا محمول می‌باشد.

۲. مثلاً مطلق آن یا مقیدش، و مقید آن یا مقید دیگر یا مجرد از آن.

وقت» است؛ بنابراین سرایت حکم از نماز متقید به نماز بی قید، در قضایای کلی، سرایت از یک موضوع به موضوع دیگر است.

اشکال دیگری نیز گرفته شده که اگر «مقید واجب شود، وجوب به طبیعت مهمله نسبت داده می شود؛ بنابراین نفس طبیعت واجب است و در بقای آن شک می شود»، این اشکال با این بیان دفع می شود که اگر متعلق وجوب، مقید یا مرکب باشد، شیء واحدی برای وجوب واحد خواهد بود، پس واجب همان «مقید بما هو مقید» است و برای طبیعت مهمله، وجوبی نخواهد بود، تا استصحاب شود.

برخی گفته اند: وجوب ضمنی، اصل و پایه ای ندارد و وجوب، به «وجوب متعلق به نفس طبیعت» و «وجوب متعلق به قید آن طبیعت» - چنان که در زبانها مشهور گشته است - منحل نمی شود؛ بنابراین متیقن، وجوب مقید است، در حالی که مشکوک نیست؛ یعنی ارکان استصحاب محقق نبوده، پس استصحاب جاری نمی شود (خمینی، بی تا، ۱۰۰/۲).

نتیجه

پس از تتبع در کتب اصولی و بررسی اقوال علمای آن می توان به این نتیجه رسید که امر به واجب موقت، مطلقاً بر بقای وجوب بعد از وقت دلالت ندارد؛ چرا که متبادر از مقید، شیء واحد بوده و اقتضای قاعده در تمام قیده‌ها، بازگشت قید به تقیید اصل مطلوب است؛ و تقیید، ظهور در این دارد که قید، رکن در مطلوب بوده و ثبوت طلب اول، پس از سپری شدن وقت، معقول نیست. همچنین امکان دلالت دلیل توقیت بر ثابت نبودن حکم پس از غایت، از باب «مفهوم غایت» نیز وجود دارد؛ بنابراین قول مرحوم خوئی مبنی بر اینکه «در صورت منفصل بودن دلیل توقیت، و اطلاق نداشتن آن نسبت به تمام مراتب و اطلاق دلیل واجب، پس از انقضای وقت نیز اصل وجوب ثابت و مطلوب است»، وجهی ندارد؛ چرا که مدلول دلیل واجب، وجوب بسیط و اکید است و دلیل توقیت، تقیید طبیعت مطلوب به قید وقت بوده، که عبارت دیگری از حمل مطلق بر مقید است. همچنین سخن مرحوم خوئی، با تعدد مطلوب که از قبیل واجب در واجب است نیز سازگار نمی باشد؛ زیرا موجب خروج از محل بحث می شود؛ بنابراین با وجود

اطلاق نداشتن دلیل مقید و منفصل بودن آن، بازهم دلیل واجب اطلاقى نخواهد داشت و قول مشهور اصولی ها از استحکام و قوت کافی برخوردار می باشد. پس اگر بعد از وقت در وجوب قضا شک کنیم، مجالى برای استصحاب نبوده؛ بلکه مجرای «اصالة البرائة» می باشد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانى، محمد کاظم. (۱۴۳۱ق). کفایة الأصول. چ هفتم. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث.
۳. ایروانى نجفى، میرزا على. (۱۳۷۰). نهاية النهاية فى شرح الكفاية. چ اول. قم: مكتب الإعلام الإسلامى.
۴. بروجردى، حسين. (۱۴۱۵ق). نهاية الأصول. تقرير: حسين على منتظرى. چ اول. قم: نشر تفكر.
۵. تونى، عبدالله. (۱۴۱۵ق). الوافية فى اصول الفقه. چ دوم. قم: مجمع الفكر الاسلامى.
۶. جزايرى مروج، سيد محمد جعفر. (۱۴۱۵ق). منتهى الدراية فى توضيح الكفاية. چ ششم. قم: مؤسسه دارالكتاب للطباعة والنشر.
۷. حر عاملى، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة. چ اول. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۸. حسینی روحانى، سيد محمد. (۱۴۱۶ق). منتقى الاصول. تقرير: سيد عبدالصاحب حكيم. چ دوم. قم: دفتر مؤلف.
۹. حسینی فیروز آبادى، سيد مرتضى. (۱۳۹۲ق). عنایة الاصول فى شرح كفاية الاصول. چ دوم. تهران. دارالكتب الإسلامية.
۱۰. خمینی، سيد روح الله. (بی تا). تهذيب الاصول. تقرير: جعفر سبحانى. قم: مؤسسه اسماعيليان.
۱۱. خمینی، سيد روح الله. (۱۴۱۵ق). مناهج الوصول إلى علم الأصول. چ دوم. قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۲. خوبى، سيد ابوالقاسم. (۱۴۱۹ق). دراسات فى علم الأصول. تقرير: سيد على هاشمى شاهرودى. چ اول. بی جا: مركز الغدير للدراسات الإسلامية.
۱۳. خوبى، سيد ابوالقاسم. (۱۴۱۰ق). محاضرات فى اصول الفقه. تقرير: محمد اسحاق فياض. چ سوم. قم: دارالهادى.

جستارهای فقهی و اصولی

سال دوم، شماره پیاپی چهارم
پاییز ۱۳۹۵

۱۴. سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۱۴ق). المحصول فی علم الأصول. چ اول. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۵. صدر، محمدباقر. (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الأصول. تقریر: محمود هاشمی شاهرودی. چ سوم. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۱۶. طباطبائی حکیم، محسن. (۱۴۰۸ق). حقائق الأصول. چ پنجم. قم: مکتبه بصیرتی.
۱۷. فاضل لنکرانی، محمد. (۱۳۸۵). ایضاح الکفاية. تقریر: سید محمد حسینی قمی. چ پنجم. قم: نوح.
۱۸. محقق داماد، محمد. (۱۳۸۲). المحاضرات. چ اول. اصفهان: مبارک.
۱۹. مشکینی اردبیلی، ابوالحسن. (۱۴۱۳ق). کفاية الأعمال (باحواشی مشکینی). چ اول. قم: انتشارات لقمان.
۲۰. مظفر، محمد رضا. (۱۳۸۶ق). اصول الفقه. چ دوم. نجف: انتشارات دارالنعمان.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۱۶ق). انوار الأصول. چ دوم. قم: انتشارات نسل جوان.
۲۲. موسوی بجنوردی، سید حسن. (۱۴۲۱ق). منتهی الأصول. چ اول. بی جا: مؤسسه عروج.
۲۳. مؤمن قمی، محمد. (۱۴۱۹ق). تسدید الأصول. چ اول. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۴. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. (۱۳۷۸ق). قوانین الأصول. چ دوم. تهران: بی نا.
۲۵. نایینی، محمد حسین. (بی تا). اجود التقریرات فی الأصول. تقریر: ابوالقاسم خویی. قم: مکتبه المصطفوی.
۲۶. نایینی، محمد حسین. (۱۴۰۴ق). فوائد الأصول. تقریر: محمد علی کاظمی خراسانی. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۷. نوری، حسین بن محمد تقی. (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. چ اول. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.